

## فرجام‌خواهی در موضوع وقف: چالش تمییز اصل وقفیت از دیگر دعاوی (نقد دادنامه شعبه اول دیوان عالی کشور)

مهسا آقایی<sup>۱</sup>

### چکیده:

شعبه اول دیوان عالی کشور در تاریخ ۱۳۹۳/۰۹/۲۶ دادنامه‌ای پیرامون «فرجام‌خواهی از رأی صادر شده در دعوی ابطال سند وقف‌نامه» صادر کرده است. این دادنامه از دو منظر به موضوع می‌پردازد: نخست از جهت امکان اعتراض به آراء که مسأله فرجام‌پذیری آراء صادر شده در دعاوی وقف را مورد بررسی قرار می‌دهد و دوم در خصوص وارد بودن اعتراض و فرجام‌خواهی مربوط به دادنامه فرجام‌خواسته و نقض و ارسال آن به شعبه هم‌عرض برای رسیدگی دوباره. مطالعه و نقد این دادنامه و واریسی همه جانبه آن، از چند جهت شایسته توجه است؛ نخست آن‌که این دادنامه پیرامون اعتراض به آراء قضائی بحث می‌کند که مقوله آیینیک بسیار مهمی است و با اشاره به مفاد رأی وحدت رویه شماره ۶۶۶، بار دیگر بر فرجام‌پذیری آراء مربوط به وقف تأکید می‌ورزد. افزون بر این، دادنامه دیوان از حیث توجه به نحوه استدلال‌های حقوقی و قضایی، ایرادهای شکلی، تأکید بر هماهنگی صدر و ذیل دادنامه‌ها و نیز بحث در خصوص ادله اثبات دعوا، حاوی نکات ارزشمندی است. همچنین بررسی دادنامه فرجام‌خواسته در کنار رأی شعبه دیوان، می‌تواند به بهبود فرایند صدور آراء قضایی به نحو شایانی کمک کند و نیز الگوی مناسبی را در اختیار دادگاههای قرار دهد و فرجامی باشد بر ابهامها و اختلاف‌نظرهای پیرامون مسأله فرجام‌پذیری آراء مربوط به دعاوی وقف.

*کلیدواژه‌ها: وقف‌نامه، اصل وقف، فرجام‌خواهی، مرجع صالح، فرجام‌پذیری، ادله اثبات.*

۱. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه تهران (پردیس البرز)، تهران، ایران.

شماره دادنامه ۰۵۶۵ - ۱۳۹۳/۰۹/۲۶

فرجام‌خواه: اداره اوقاف و امور خیریه شهرستان «س»<sup>۱</sup> (آقای ن.پ: نماینده حقوقی)  
فرجام‌خوانده: آقای الف.الف. با وکالت مع‌الواسطه: آقای الف.ج (وکیل پایه یک دادگستری)  
خواسته: فرجام‌خواهی نسبت به دادنامه‌های شماره ۰۰۴۶ - ۱۳۹۳/۱۲/۰۶ و ۰۶۴۵ -  
۱۳۹۲/۰۷/۳۰ صادر شده از شعبه سوم دادگاه عمومی شهرستان «س»  
مرجع صادرکننده: شعبه اول دیوان‌عالی کشور

متن دادنامه:<sup>۲</sup>

[اولاً: در خصوص فرجام‌خواهی اداره اوقاف و امورخیریه شهرستان «س» نسبت به دادنامه شماره ۳۰۰۰۴۶ مورخ ۱۳۹۳/۱۲/۶ شعبه سوم دادگاه عمومی حقوقی شهرستان «س» به مضمون صدور قرار رد فرجام‌خواهی اداره مذکور نسبت به دادنامه ۳۰۰۶۴۵ آن دادگاه با استدلال به این که «دعوی ابطال سند، قابل فرجام‌خواهی نمی‌باشد، زیرا دعوی مربوط به اصل و قیّت نمی‌باشد»، نظر به آن که حدود صلاحیت دادگاهها به هنگام تقدیم دادخواست فرجام‌خواهی منحصر و محدود به قبول و رد دادخواست به نحو مصرح در مواد ۳۸۳ و ۳۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی بوده و صدور قرار قبولی یا رد اصل فرجام به نحو استدلال و استنتاج ذکر شده در دادنامه فوق‌الاشاره، خارج از حدود صلاحیت ذاتی دادگاهها می‌باشد. مضافاً آن که نحو استدلال مذکور نیز مغایر با رأی وحدت رویه شماره ۶۶۶ مورخ ۱۳۸۳/۳/۱۹ هیأت عمومی دیوان‌عالی کشور می‌باشد، فلذا توجهاً به بند ۱ ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی، دادنامه شماره ۳۰۰۰۴۶ مورخ ۱۳۹۳/۱۲/۶ نقض می‌شود.

ثانیاً: در خصوص فرجام‌خواهی اداره اوقاف و امور خیریه شهرستان «س» نسبت به دادنامه

۱. در راستای گمنام‌سازی و مختصر کردن نام طرفین پرونده برای حفظ حقوق اشخاص (از جمله اداره اوقاف آن شهرستان)، نام شهرستان مذکور نیز شده و با حروف اختصاری بیان شده است.  
۲. قسمتهای اولاً و ثانیاً «متن منطوق دادنامه شعبه اول دیوان‌عالی کشور» است.

۳۰۰۶۴۵ شعبه سوم دادگاه عمومی حقوقی آن شهرستان مبنی بر صدور حکم به ابطال وقفنامه سنه ۱۲۷۲ هجری قمری، نظر به آن که دادنامه فرجام‌خواسته از حیث توجه به دلایل، مستندات و ایرادات در خلال رسیدگی و هم‌چنین ذکر مبانی استدلال و استنتاج در متن دادنامه از استحکام کافی برخوردار نمی‌باشد و استدلالهای مندرج در صدر و ذیل دادنامه با یکدیگر هم‌خوانی ندارد، کما این که در صدر دادنامه از جمله دلایل محکومیت خواننده دعوا، عدم ارائه اصل یا رونوشت وقفنامه از سوی خواننده و اعتقاد دادگاه به عدم وجود وقفنامه اعلام شده در حالی که در ذیل دادنامه از جمله دلایل محکومیت خواننده به انجام کارشناسی و مطابقت وقفنامه‌های مورد اختلاف و اساساً حکم به «ابطال وقف نامه سنه ۱۲۷۲ هجری قمری» صادر شده است. و مضافاً این درحالی است که در هیچ‌یک از مندرجات مفاد دادخواست تقدیمی، به نظریه کارشناسی مذکور (منصرف از میزان استحکام و اعتبار آن) و هم‌چنین لوایح تقدیمی طرفین، به تاریخ «۱۲۷۲ هجری قمری» اشاره‌ای نشده است. و هم‌چنین است دیگر استدلال دادگاه به این که از صد سال قبل تاکنون، دلیلی بر عمل به وقف مذکور وجود ندارد؛ که چنانچه منظور دادگاه محترم صادرکننده رأی، آن‌گونه که در انتهای دادنامه ذکر شده است، موقوفه‌ای منتسب به س.الف. باشد، به شرح اوراق و مستندات ارائه شده در صفحات ۶۸ الی ۸۷ پرونده و در لایحه دفاعیه خواننده دعوا، تصاویر متعددی از استشهادیه، سند اجاره، آگهی مزایده، قبوض پرداخت حق التولیه و پاسخ استعلام ثبتی مرتبط و منتسب به همان موقوفه مورد حکم ضمیمه اوراق پرونده شده است و هم‌چنین است عدم توجه دادگاه در ایراد خواننده به سمت خواهان و این که در فرایند رسیدگی، به ایراد مذکور پاسخی داده نشده و دلیل سمتی هم برای خواهان در پرونده ملاحظه نمی‌شود. فلذا من حیث المجموع، فرجام‌خواهی فرجام‌خواه را نسبت به دادنامه شماره ۳۰۰۶۴۵ مورخ ۱۳۹۲/۷/۳۰ شعبه سوم دادگاه عمومی حقوقی شهرستان «س»، وارد دانسته و توجهاً به بندهای ۲ و ۳ از ماده ۳۷۱ و بند ج از ماده ۴۰۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، دادنامه فرجام‌خواسته نقض و رسیدگی مجدد به شعبه هم‌عرض دادگاه صادرکننده حکم

مستشار شعبه اول - عضو معاون

محول می‌گردد.]

### مقدمه:

«فرجام‌خواهی» یکی از شیوه‌های اعتراض به آراء قضائی است که اثربخشی قابل توجهی در راستای بهبود رسیدگی به دعاوی و ارزیابی دقیق آراء دارد. دست‌رسی به این طریقه اعتراضی، تنها در خصوص آن دسته از آراء امکان‌پذیر است که در قانون، نسبت به آنها تصریح شده باشد.<sup>۱</sup>

در حقوق کشور ما، مصادیق آراء فرجام‌پذیر در مواد ۳۳۷ و ۳۳۸ قانون آیین دادرسی مدنی مورد اشاره قرار گرفته است که به ترتیب به آراء فرجام‌پذیر دادگاههای نخستین و دادگاههای تجدیدنظر اختصاص دارد. از آنجا که برطبق این مواد، اصل بر «عدم فرجام‌پذیری آراء دادگاهها» است، بنابراین تشخیص آراء قابل فرجام و همچنین، تعیین مرجع صلاحیت‌دار برای احراز آن، امری ضروری به شمار می‌آید. بر همین مبنا، «دیوان‌عالی کشور» به عنوان بالاترین مرجع قضائی، وظایف متعددی را برعهده دارد و یکی از آن وظایف، رسیدگی به اعتراضهای فرجامی و صدور آراء نهایی نسبت به آنها است.

از میان آراء قابل بازنگری در مرحله فرجام، یکی از آراء و احکام قابل توجه، «احکام راجع به وقف» است که در بند ۲ ماده ۳۶۷ و نیز بند الف ماده ۳۶۸ به آن اشاره شده است. برطبق این بندها «احکام راجع به اصل نکاح و فسخ آن، طلاق، نسب، حجر، وقف ...» قابلیت فرجام‌خواهی دارند. در نگاه نخست، چنین بر می‌آید که مفاد این بندها صریح

---

۱. در حقوق کشورهای دیگر از جمله سوئیس و فرانسه، به این نوع از شیوه‌های اعتراض به آراء که تنها در خصوص برخی از آراء مصرح در قانون، قابل دست‌رسی است، «طرق فوق العاده» گفته می‌شود. به عنوان نمونه مطابق ماده ۵۸۰ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه: «طرق فوق العاده شکایت مفتوح نیستند، مگر در مواردی که قانون معین کرده باشد». (محسنی، ۱۳۹۵/۱: ۲۳۴). گفتنی است که این اصطلاح در قانون قدیم آیین دادرسی مدنی کشور ما مصوب سال ۱۳۱۸ نیز به کار رفته بود؛ بدین ترتیب که باب پنجم آن قانون، تحت عنوان «طرق العاده شکایت از آراء» نام‌گذاری شده و در ذیل به آن به مباحث «فرجام‌خواهی»، «اعتراض ثالث» و «اعاده دادرسی» پرداخته شده بود. (برای آشنایی بیشتر، مراجعه کنید به متین‌دفتری، ۱۳۹۸: ۵۹۳ تا ۵۹۸). همچنین باید خاطر نشان کرد که امروزه این اصطلاح از قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۷۹) حذف شده است.

و شفاف است اما در عمل، تفسیر آنها از حساسیت بسیاری برخوردار است و تشخیص مصادیق هر یک از این احکام، دست کم در برخی موارد با دشواری رو به رو است، بویژه آن که این پرسش و ابهام وجود دارد که واژه «اصل» در این بندها به تمامی واژگان بعد از آن تسری می یابد و یا آن که تنها مربوط به احکام «نکاح» می شود.

همچنین پرسشهایی در باب مرجع صالح جهت تشخیص مصادیق آراء فرجام پذیر وجود دارد. پرسش اصلی آن است که در صورت بروز اختلاف پیرامون امکان یا عدم امکان فرجام خواهی نسبت به یک رأی، کدام مرجع جهت احراز این امر، صالح به رسیدگی خواهد بود؟ آیا دادگاه صادرکننده آن رأی، صلاحیت این کار را دارد و یا باید رسیدگی به آن را برعهده دیوان عالی کشور گذارد.

با عنایت به این موارد، آنچه که موضوع این مواد قانونی و بندهای ذیل آن است، نیاز به بررسی و واکاوی بیشتری دارد و از آنجا که زمان و ظرفیت قوه مقننه در خصوص تفسیر تمامی قوانین با محدودیت مواجه بوده، بنابراین قسمتی از این وظیفه برعهده ارکان مختلف قوه قضائیه از جمله قضات دادگاهها و بویژه دیوان عالی کشور به عنوان بالاترین مرجع قضایی قرار گرفته است تا از طریق ایجاد رویه قضایی و تفسیر دقیق قوانین، در مسیر نیل به عدالت و صدور آراء متقن، بیش از پیش گام برداشته شود.

برهمن مینا، در آراء وحدت رویه شماره ۶۶۶ - ۱۳۸۳/۰۳/۱۹ و شماره ۷۹۳ - ۱۳۹۹/۰۵/۱۴ صادر شده از هیأت عمومی دیوان عالی کشور و نیز آراء صادر شده از سوی برخی شعبه های دیوان از جمله دادنامه مورد بحث، به مسأله فرجام پذیری آراء پرداخته شده است و به این ترتیب، تفسیر قضائی، تا حدی جای خالی تفسیر قانونی را پر کرده است. همچنین برخی از نویسندگان و حقوق دانان نیز در تحلیل این مواد قانونی، تفسیر شخصی و حقوقی خود را اعلام داشته اند که همسو با تفسیر و رویه قضایی است.

افزون بر این، در باب پذیرش فرجام خواهی، نحوه استدلال و توجه به ادله اثبات دعوا، بویژه در دعاوی مربوط به وقف، همواره پرسشها و ابهامهایی وجود دارد.

در همین راستا، شعبه اول دیوان عالی کشور پیرامون مسأله فرجام‌خواهی از حکم مربوط به «دعوی وقف»، اقدام به صدور دادنامه‌ای کرده است که از چند جهت مورد توجه است و مطالعه و بررسی آن می‌تواند تأثیرگذار و راه‌گشا باشد. گفتنی است این مقاله به شیوه رأی محور و با هدف تأکید بر نکات مثبت آراء و استخراج نکات ارزشمند آنها برای ارائه پیشنهاد به جامعه حقوقی و قضایی، تهیه و نگارش شده است.

### ۱- معرفی و شرح رأی دیوان عالی کشور

تقسیم‌بندی: در این قسمت، بند ۱-۱ به شرح موضوع و روند پرونده می‌پردازد که در واقع گزارش مختصری از آغاز پرونده تا صدور رأی دیوان عالی کشور است و بند ۲-۱ نیز فرجام‌خواهی و بازگویی مفاد رأی دیوان را مورد بحث قرار می‌دهد.

#### ۱-۱- شرح موضوع و روند پرونده

پرونده: در سال ۱۳۹۱ آقای الف.ج (وکیل دادگستری) با وکالت مع‌الواسطه از سوی خواهان پرونده (آقای الف.الف)، دعوی به خواسته «اعلام بطلان وقف‌نامه مقوم به پنجاه و یک میلیون ریال» علیه اداره اوقاف و امور خیریه شهرستان شهرستان «س» مطرح کرده که برای رسیدگی به شعبه سوم دادگاه عمومی حقوقی آن شهرستان ارجاع شده است. برطبق شرح دادخواست، وکیل خواهان اعلام و ادعا کرده بود که «اداره اوقاف آن شهرستان (خوانده) با ارائه رونوشتی از یک وقف‌نامه مجعول و طرح دعوی وقفیت نسبت به ملک موکل، مالکیت ایشان (خواهان) را زیر سؤال برده و از ارائه اصل آن نیز امتناع نموده» و بر همین مبنای ارجاع امر به کارشناس برای بررسی اصالت سند وقف‌نامه و نیز صدور حکم به ابطال آن سند را خواستار شده بود.

در جلسه رسیدگی مورخ ۱۳۹۱/۰۱/۱۷، وکیل خواهان طی لایحه‌ای خواسته خود را دومرتبه تکرار کرده و ضمن اصلاح تقویم خواسته، آن را به مبلغ پنج میلیون و یکصد

هزار ریال کاهش داده است. همچنین آقای ن.پ به عنوان نماینده خواننده (اداره اوقاف) حضور یافته و ضمن ردّ ادعاهای خواهان پرونده، در مقام دفاع، چنین اظهار داشته است که: «دعوی ابطال وقف‌نامه سابقاً و در پرونده ۷۹/۸/۷۳۲ شعبه سابق دوم حقوقی شهرستان «س» رسیدگی و دادنامه شماره ۱۲۸-۹۱ شعبه ۲۲ دیوان عالی نیز در خصوص آن صادر شده است. همچنین خواهان دعوا فاقد سمت است و موقوفه دارای رقبات متعدد بوده و شامل چندین پارچه ملک است که اکنون در ید مستأجران موقوفه قرار دارد و اساساً خواهان در زمان تنظیم سند وجود نداشته و طرفی از طرفین قرارداد نبوده است تا بتواند ادعایی نسبت به سند وقف داشته باشد» و بر همین مبنا، رد دعوی خواهان را تقاضا کرده است.

در نهایت، تصمیم دادگاه مبنی بر صدور «قرار ارجاع امر به کارشناسی و بررسی اصالت و قدمت سند وقف» رقم خورده است. پس از تعیین آقای ح. الف، کارشناس متخصص حوزه تشخیص اصالت خط، امضا و اثر انگشت، به عنوان کارشناس پرونده، ایشان با مراجعه به اداره اوقاف شهرستان «س»، اصول هفت برگ رونوشت تهیه شده در اداره اوقاف و تاریخ مندرج در ذیل آن ۱۳۱۵/۰۶/۱۶ را رؤیت کرده، اما از آنجا که برابر اعلام نماینده آن اداره، اصل رونوشت وقف‌نامه مطابق کپی منضم در دادخواست، در تهران نگهداری می‌شده است، کارشناس، بررسی آن سند را نیز تقاضا کرده که در همین راستا با دستور دادگاه، اقدام لازم انجام گرفته است.

سرانجام نظر کارشناسی به تاریخ ۱۳۹۲/۰۳/۱۳ مبنی بر عدم تطابق کامل و وجود اختلافهایی میان رونوشت‌های ارائه شده، تنظیم و اعلام شده است. برطبق این نظر: «رونوشت وقف‌نامه ارائه شده از سوی اداره اوقاف استان «ک» ۱۳۱۴/۰۴/۰۱ با فتوکپی وقف‌نامه منضم دادخواست اختلافهایی دارد، بدین شرح که: ۱- داشتن گل و نخل در حاشیه فتوکپی وقف‌نامه و عدم آن در سواد وقف‌نامه. ۲- رونوشت ارائه شده ظاهراً به تأیید و مهر بیش از ۴۵ نفر از علما و مجتهدان شهرستان «س» و استان «ک» رسیده، در

## فرجام‌خواهی در موضوع وقف / ۴۷

مهسا آقایی

صورتی که در فتوکپی ارائه شده به دادگاه، تعداد کمتری از افراد آن را مهر و تأیید کرده اند. ۳- سبک تحریری رونوشت ارائه شده، نستعلیق شکسته است و در فتوکپی ارائه شده، نستعلیق ساده. ۴- جا به جایی کلمات و عبارات در فتوکپی ارائه شده و عدم آن در رونوشت مذکور می‌باشد. ۵- در رونوشت ارائه شده اداره اوقاف همانند فتوکپی منضم به پرونده، هیچ‌گونه اثری از مهر واقف (مرحوم س.الف.) مشاهده نمی‌شود.

با تقاضای نماینده اداره اوقاف مبنی بر اظهارنظر واضح پیرامون موارد خواسته شده در موضوع کارشناسی، کارشناس در تاریخ ۱۳۹۲/۰۶/۱۲ اقدام به تنظیم نظر تکمیلی کرده که بر اساس آن، اعلام گردید: «۱- در فتوکپی اسناد به لحاظ این که امکان جعل مهر و امضای مسجلین ذیل سند وجود دارد، فاقد ارزش مقایسه‌ای است و هیچ‌گونه اظهارنظری مقدور نیست. ۲- عدم درج مهر و امضای واقف جای تأمل دارد. ۳- اظهارنظر در خصوص آن که استفاده از واژه‌های هفت دانگ از شش دانگ، عینک، دوربین، عنفوان جوانی، حدود اربعه، آیا در نوشته‌های قدیم رایج بوده است یا خیر؟ از حیطة کارشناسی این جانب خارج است و باید به کارشناس مربوط ارجاع شود».

سپس اداره اوقاف، در راستای اثبات موقوفه بودن ملک، طی لایحه‌ای، مدارک زیر را به دادگاه ارائه کرده است: تصاویر متعددی از اسناد اجاره تنظیمی با متصرفان محلی، قبوض پرداخت مال الاجاره ۲۲ سال گذشته، نامه رسمی مورخ ۱۳۱۵ اداره معارف و اوقاف استان «ک» و استشهادیه‌های محلی و نقشه‌های اداره منابع طبیعی.

افزون بر این، تصاویر دو دادنامه (دادنامه شماره ۸۴ مورخ ۱۳۸۱/۰۲/۰۱ صادر شده از شعبه پنجم محاکم عمومی شهرستان «س») و نیز دادنامه شماره ۸۶۷ مورخ ۱۳۸۱/۱۰/۲۲ صادر شده از شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان «ک» (ضمیمه پرونده شده است. به موجب این آراء، دعوائی که پیش‌تر اداره اوقاف شهرستان «س» علیه شخص دیگری (آقای ع.الف) به خواسته «اثبات وقفیت نسبت به شش دانگ از هفت دانگ اراضی سلطان آباد و ابطال اسناد مالکیت و اصلاح آن به نام وقف و خلع ید از آن املاک و اعیانی و متعلقات



مربوط به آن و اجرت المثل و قلع و قمع» مطرح کرده بود، مردود تشخیص داده شده و رأی مزبور در مرحله تجدیدنظر نیز تأیید و قطعی گردیده بود.

در نهایت، شعبه سوم دادگاه عمومی شهرستان «س» ختم رسیدگی را اعلام و دادنامه شماره ۳۰۰۶۴۵ مورخ ۱۳۹۲/۷/۳۰ را صادر شده است.

برطبق این دادنامه:<sup>۱</sup> [در خصوص خواسته خواهان به خواسته اعلام بطلان وقفنامه سند ۱۲۷۲ هجری قمری (حسب الظاهر در دادخواست و لوایح تقدیمی وکیل خواهان اشاره ای به تاریخ مذکور نشده است. عضو ممیز شعبه یکم دیوان) مضموناً با استدلال به این که اداره خوانده علی‌رغم اعطای فرجه‌های مکرر و ارسال اخطاریه، از ارائه اصل یا رونوشت (وقفنامه) خودداری به عمل آورده است و این خود مؤید عدم وجود وقفنامه می‌باشد. از طرفی در خصوص قسمتی از وقفنامه، دعوی اداره اوقاف حسب دادنامه شماره ۸۴ شعبه پنجم دادگاه عمومی شهرستان «س» رد شده است و آنچه محرز است این که از صد سال قبل دلیل بر عمل به وقف وجود ندارد و با لحاظ نظریه کارشناسی و ذکر عبارات آن در دادنامه و نتیجه‌گیری عقلاً و منطقیاً نمی‌شود سندی اصالت داشته و در سنه ۱۲۷۲ هجری قمری تنظیم شده باشد، ولی از آن زمان تا به حال در هیچ محل به آن عمل نشده باشد و انشای وقفنامه به سیاق قدیم و رایج خودش نمی‌باشد و عدم سابقه ثبتی به نام وقف و صدور اسناد مالکیت به نام اشخاص و عدم احراز قبض و اقباض و سایر محتویات پرونده که دلالت بر صحت خواسته داشته، حکم به ابطال وقفنامه سنه ۱۲۷۲ منتسب به س.الف. صادر و رأی صادره را قابل تجدیدنظر اعلام نموده است.].

#### ۱-۲- فرجام‌خواهی و صدور دادنامه از سوی شعبه اول دیوان عالی کشور

رأی صادرشده در تاریخ ۱۳۹۲/۹/۱۳ به اداره اوقاف (خوانده) ابلاغ شده و در تاریخ ۱۳۹۲/۱۰/۱۶ از سوی سرپرست اداره اوقاف، مورد اعتراض و فرجام‌خواهی قرار گرفته است.

۱. در قسمت داخل گیومه، عین متن منطوق دادنامه مرجع نخستین، آورده شده است.

## فرجام‌خواهی در موضوع وقف / ۴۹

مهسا آقایی

در تبادل لوایح صورت گرفته، وکیل فرجام‌خوانده به اصل فرجام‌پذیری و امکان اعتراض نسبت به آن دادنامه، انتقاد داشته و با طرح این مسأله که دعوی بطلان سند مزبور، «راجع به اصل وقفیت نیست» و تقویم خواسته آن نیز پنج میلیون و یک‌صد هزار ریال بوده، مدعی عدم امکان فرجام‌خواهی از آن شده است.

در ادامه، این استدلال، مورد پذیرش شعبه سوم دادگاه عمومی شهرستان «س» قرار گرفته و بر همین مبنا و با تصریح به عدم ارتباط دعوی مزبور به اصل وقفیت، طی دادنامه شماره ۳۰۰۰۴۶ مورخ ۱۳۹۳/۰۲/۰۶ قرار رد فرجام‌خواهی صادر کرده است.

پس از ابلاغ قرار مذکور، اداره اوقاف در موعد مقرر نسبت به آن قرار، فرجام‌خواهی کرده و با اعلام این‌که ابطال سند وقف از مصادیق بارز و آشکار وقف است، نقض آن و رسیدگی برابر دادخواست فرجام‌خواهی را خواستار شده است.

در نهایت، شعبه اول دیوان عالی کشور، با بررسی مفاد پرونده و پس از بازخوانی گزارش تنظیمی از سوی عضو ممیز و نیز انجام شور اعضا، در تاریخ ۱۳۹۳/۰۹/۲۶ دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۶۱۰۰۵۶۵ را صادر کرده که متن آن به صورت گزارش، در ابتدای مقاله آمده است.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود منطوق این رأی بر دو قسمت است و در خصوص دو موضوع یعنی اولاً «بحث فرجام‌پذیری و امکان فرجام‌خواهی نسبت به آراء مربوط به دعوی وقف» و ثانیاً «وارد دانستن و پذیرش فرجام‌خواهی اداره اوقاف شهرستان «س» و نقض دادنامه فرجام‌خواسته و ارجاع پرونده به شعبه هم‌عرض» تعیین تکلیف می‌کند.

برطبق این دادنامه (در قسمت اولاً)، شعبه محترم دیوان ابتدا در خصوص مسأله فرجام‌خواهی اداره اوقاف شهرستان «س»، با پذیرش استدلال فرجام‌خواه و به استناد بند ۱ ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی، به نقض قرار رد فرجام‌خواهی صادر شده از شعبه سوم دادگاه عمومی شهرستان «س» اقدام کرده و در توجیه آن تصریح داشته است که «صدور قرار قبولی یا رد اصل فرجام، خارج از حدود صلاحیت ذاتی دادگاهها می‌باشد و حدود

صلاحیت دادگاهها به هنگام تقدیم دادخواست فرجام‌خواهی و منحصر و محدود به قبول و رد دادخواست به نحو مصرح در مواد ۳۸۳ و ۳۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی است». همچنین استدلال آن دادگاه مبنی بر عدم فرجام‌پذیری دعوی ابطال وقف‌نامه و نامرتبب دانستن آن با اصل دعوی وقفیت را مغایر با رأی وحدت رویه شماره ۶۶۶ - ۱۳۸۳/۳/۱۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور اعلام کرده است.

در ادامه (در قسمت ثانیاً)، قضات شعبه دیوان با اعتقاد بر مواردی از جمله «عدم استحکام دادنامه فرجام‌خواسته از حیث توجه به دلایل، مستندات و ایرادات در خلال رسیدگی و همچنین از حیث ذکر مبانی استدلال و استنتاج» حکم به نقض دادنامه فرجام‌خواسته صادر کرده‌اند. همچنین از منظر ایشان، «استدلالهای مندرج در صدر و ذیل دادنامه با یکدیگر هم‌خوانی ندارد»، زیرا در صدر دادنامه و از جمله دلایل عدم محکومیت خواننده دعوا، «عدم ارائه اصل یا رونوشت وقف‌نامه» ذکر شده است اما در ذیل دادنامه و از جمله دلایل محکومیت خواننده، «کارشناسی و مطابقت وقف‌نامه‌های مورد اختلاف» است. همچنین شعبه محترم دیوان، آن قسمت از استدلال شعبه دادگاه نخستین مبنی بر «عدم عمل به وقف» را نیز مردود خوانده است، زیرا به زعم آن، در اوراق پرونده، دلایل و مستندات قابل توجهی مبنی بر عمل به وقف (از جمله استشهادیه، سند اجاره، قبوض پرداختی و غیره) موجود بوده که نیازمند بررسی است. افزون بر این موارد، در دادنامه دیوان به عدم توجه دادگاه نسبت به ایراد خواننده نخستین (فرجام‌خواه) در خصوص سمت خواهان و عدم پاسخ‌گویی به آن نیز اشاره و انتقاد شده است. بنابراین، شعبه دیوان با استناد به اسباب موجه ذکر شده، فرجام‌خواهی فرجام‌خواه را وارد دانسته و به استناد بندهای ۳۰۲ و ۳۷۱ ماده ۳۷۱ و بند ج ماده ۴۰۱ قانون آیین دادرسی مدنی، دادنامه فرجام‌خواسته را نقض و برای رسیدگی دوباره به شعبه هم‌عرض ارجاع داده است.

## ۲- نقد و بررسی دادنامه شعبه اول دیوان عالی کشور

تقسیم‌بندی: همان‌طور که در قسمت پیشین ملاحظه گردید، رأی صادر شده از شعبه اول دیوان عالی کشور از دو بخش تشکیل شده است، قسمت نخست آن به بحث در خصوص «اصل فرجام‌پذیری و امکان اعتراض نسبت به دادنامه شماره ۳۰۰۴۶۵ صادر شده از شعبه سوم دادگاه عمومی شهرستان «س»» اختصاص دارد که برمبنای آن، قرار رد فرجام‌خواهی صادر شده از شعبه نخستین نقض شده است.

در قسمت دوم، شعبه دیوان عالی کشور ضمن پذیرش اصل فرجام‌پذیری دادنامه مرجع نخستین و نقض قرار رد فرجام‌خواهی، به اصل دعوا ورود پیدا کرده و با صحیح دانستن استدلالهای فرجام‌خواه، دادنامه فرجام خواسته را نقض و پرونده را برای رسیدگی به شعبه هم‌عرض ارجاع داده است.

برهمن مبنای نقد و بررسی رأی شعبه دیوان از دو جهت انجام خواهد گرفت که به ترتیب در شماره‌های زیر به آنها پرداخته می‌شود.

### ۲-۱- نقد و بررسی دادنامه شعبه اول دیوان عالی کشور از جهت امکان فرجام‌خواهی نسبت به رأی دعوای ابطال وقف‌نامه و اعلام فرجام‌پذیری آن.

همان‌طور که در مقدمه نیز اشاره شد، فرجام‌خواهی از آراء قضائی نزد دیوان عالی کشور، یکی از شیوه‌های اعتراض به آراء بوده که تنها منحصر به موارد مصرح در قانون است. در مواد ۳۶۷ و ۳۶۸ قانون آیین دادرسی مدنی به مصادیق آراء فرجام‌پذیر اشاره شده است، نکته جالب توجه آن‌که قانون‌گذار در این دو ماده، میان احکام صادره از دادگاههای نخستین و تجدیدنظر تفاوت قایل شده و حدنصاب خواسته دعوای مالی را تنها در مورد نخست، اعمال کرده و آراء مالی صادر شده از سوی دادگاههای تجدیدنظر را غیرقابل فرجام دانسته است.

در پرونده مورد بحث، از آن‌جا که رأی دادگاه نخستین، مورد فرجام‌خواهی قرار گرفته،

بنابراین معیار ما جهت بررسی قابلیت فرجام‌پذیری آن، ماده ۳۶۷ قانون آیین دادرسی مدنی خواهد بود.

همان‌طور که ملاحظه شد خواسته دعوا در هنگام تقدیم دادخواست، «اعلام بطلان وقف نامه مقوم به پنجاه و یک میلیون ریال» تعیین شده بود که توسط وکیل خواهان طی لایحه ای در جلسه اول دادرسی، به مبلغ «پنج میلیون و صد هزار ریال» کاهش یافت. بنابراین در دعوی مذکور، استناد به بند ۱ ماده ۳۶۷ قانون مذکور مردود است؛ زیرا برطبق این بند، «احکامی که خواسته آن بیش از مبلغ بیست میلیون ریال باشد» قابلیت فرجام‌خواهی دارند و بهای خواسته تقویمی در این دعوا، کمتر از حدنصاب مزبور بوده و خوانده دعوا نیز با عدم اعتراض به آن، گویی کاهش بهای خواسته را به طور ضمنی پذیرفته است.

گفتنی است «بهای خواسته به موجب ماده ۶۱ قانون آیین دادرسی مدنی، از نظر هزینه دادرسی و امکان تجدیدنظرخواهی همان مبلغی است که در دادخواست قید شده است» و خواهان دعوا نیز وفق مقررات، می‌تواند آن را کاهش یا افزایش دهد. از حیث قابلیت اعتراض به رأی، بهای تعیین شده در دادخواست (و یا بهایی که بعد از آن تعیین شده) معتبر است. چنانچه به بهای خواسته اعتراض شود و این اعتراض در مراحل بعدی رسیدگی مؤثر باشد، دادگاه باید به موجب ماده ۶۳ ق.ج.پیش از رسیدگی، با جلب نظر کارشناس، بهای خواسته را تعیین کند و همین بها، مبنای هزینه دادرسی و مراحل بعدی رسیدگی خواهد بود». (شمس، ۱۳۸۵/۲: ۴۰).

با این وصف، تا بدین جا طبق بند یک ماده ۳۶۷ قانون دادرسی مدنی، اعتراض فرجام خوانده مبنی بر عدم امکان فرجام‌خواهی از چنین حکمی درست بوده است، اما مسأله اصلی مورد بحث، به بند ۲ آن ماده باز می‌شود. برطبق آن بند، «احکام راجع به اصل نکاح و فسخ آن، طلاق، نسب، حجر، وقف، ثلث، حبس و تولیت» قابلیت فرجام‌خواهی دارند. بنابراین، در این جا دو موضوع مطرح می‌شود:

نخست این که، بررسی و تشخیص قابلیت فرجام‌پذیری آراء و یا عدم آن، برعهده کدام

## فرجام‌خواهی در موضوع وقف / ۵۳

مهسا آقایی

مرجع قضائی است؟ آیا دادگاه صادرکننده رأی، حق اظهارنظر دارد و یا فقط در صلاحیت ذاتی دیوان‌عالی کشور به عنوان مرجع رسیدگی به فرجام‌خواهی است؟

دوم آن‌که، فارغ از بحث نخست، از این جهت به موضوع بپردازیم که آیا دادنامه صادر شده از شعبه سوم دادگاه شهرستان «س»، به طور کلی قابلیت فرجام‌خواهی دارد. برای پاسخ، باید بررسی کنیم که آیا این رأی با موضوع دعوای ابطال وقف‌نامه، مشمول بند ۲ ماده ۳۶۷ قانون آیین دادرسی مدنی می‌شود یا خیر؟

در قسمت زیر به بررسی دقیق هر یک از این موارد می‌پردازیم.

بنا بر آنچه گفته شد، نخستین موضوعی که باید مورد مطالعه قرار گیرد، بحث در خصوص مرجع صالح برای بررسی و تشخیص مسأله فرجام‌پذیر بودن یا نبودن آراء است؛ به عبارت دقیق‌تر، موضوع بحث حول محور «توصیف رأی و امکان اعتراض به آن» جریان دارد.

در دادنامه شعبه اول دیوان‌عالی کشور چنین بیان شده است که: «حدود صلاحیت دادگاهها به هنگام تقدیم دادخواست فرجام‌خواهی منحصر و محدود به قبول و رد دادخواست به نحو مصرح در مواد ۳۸۳ و ۳۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی است و صدور قرار قبولی یا رد اصل فرجام به نحو استدلال و استنتاج ذکر شده در دادنامه فوق‌الشاره، خارج از حدود صلاحیت ذاتی دادگاهها است».

برای ارزیابی این مطلب، ابتدا باید به این مسأله بپردازیم که آیا دادگاههای نخستین و تجدیدنظر، از اساس، تکلیفی در راستای تشخیص این امر دارند یا خیر؟

براساس تبصره ۳ ماده ۳۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی در مورد تجدیدنظرخواهی از آراء دادگاه نخستین صادرکننده رأی مکلف است ذیل رأی خود، قابل تجدیدنظر بودن یا نبودن رأی را کند نموده و در صورت لزوم، مرجع تجدیدنظر را نیز معین کند. بر همین مبنا در صورت قصور، اهمال یا اشتباه در انجام این وظیفه، محتمل است که مسؤول شناخته شود (پیشین: ۳۵۸).

در قسمت دوم تبصره ماده مزبور، نکته جالب توجهی وجود دارد که در بسیاری موارد راه‌گشاست. به موجب آن، تشخیص دادگاه صادرکننده رأی در باب تجدیدنظرپذیری آراء و یا عدم آن، «... مانع از آن نخواهد بود که اگر رأی دادگاه قابل تجدیدنظر بوده است و دادگاه آن را قطعی اعلام کند، هر یک از طرفین درخواست تجدیدنظر کند». بنابراین حتی در فرض تشخیص و اعلام قطعی بودن رأی از سوی دادگاه صادرکننده، همچنان احتمال پذیرش تجدیدنظرخواهی از آن رأی وجود دارد و در صورتی که آن رأی، در واقع، قابل اعتراض باشد، پرونده به دادگاه تجدیدنظر ارسال خواهد شد و آن دادگاه می‌تواند آن را مورد پذیرش و رسیدگی قرار دهد. در نهایت، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که حتی با وجود وظیفه و تکلیف دادگاه‌های نخستین مبنی بر اعلام تجدیدنظرپذیری و یا قطعیت آراء، مرجع نهایی جهت تشخیص این امر، دادگاه بالاتر یا همان دادگاه تجدیدنظر است که باید صلاحیت خود را در خصوص امکان ورود به پرونده و رسیدگی دوباره، تشخیص دهد. ماده ۳۴۷ همان قانون نیز در خصوص ممانعت از اجرای چنین احکامی، مؤید همین نکته است.

گفتنی است علی‌رغم پیش‌بینی این مواد در فصل مربوط به تجدیدنظرخواهی، روی‌کرد قانون‌گذار در باب اعلام فرجام‌پذیری ذیل آراء صادر شده به طور کامل متفاوت بوده و با وجود در مقام بیان بودن مقنن، این مسأله به سکوت برگزار شده است. بنابراین اعلام وصف فرجام‌پذیر بودن یا نبودن آراء از سوی دادگاه صادرکننده، امری اختیاری است.

اما پرسش آن است که آیا در صورت فرجام‌خواهی از رأی، همان دادگاه صادرکننده می‌تواند به بررسی و تشخیص فرجام‌پذیری آن پردازد و اگر چنین کند، آیا تشخیص دادگاه و به عنوان نمونه، صدور قرار رد فرجام‌خواهی، همانند آنچه در این پرونده شاهد آن بوده‌ایم، مانع از پذیرش فرجام‌خواهی خواهد بود یا خیر؟

در پاسخ باید گفت، اگر از مواد مندرج در باب تجدیدنظرخواهی و از جمله همان تبصره ۳ ماده ۳۳۹ وحدت ملاک گرفته شود، بنابراین تشخیص و اعلام دادگاه صادرکننده در

## فرجام‌خواهی در موضوع وقف / ۵۵

مهسا آقایی

وصف فرجام‌پذیری رأی و یا عدم آن نیز هیچ‌گونه تأثیری ندارد (پیشین: ۴۲۱)، در نتیجه چنانچه دادگاه آن را غیرقابل فرجام اعلام دارد، اما محکوم‌علیه با ادعای فرجام‌پذیری رأی، نسبت به آن دادخواست فرجامی تقدیم کند، در این حالت، دادگاه صادرکننده رأی فرجام خواسته، از این جهت، نمی‌تواند قرار رد دادخواست فرجامی صادر کند و باید پرونده را پس از تکمیل به دیوان‌عالی کشور که مرجع تشخیص این امر است، ارسال دارد (همان).

سرانجام، ملاحظه می‌شود که استدلال مندرج در بخش اول قسمت نخست (اولاً) از دادنامه شعبه اول دیوان‌عالی کشور به طور کامل، صحیح بوده است. بنابراین، تشخیص نهایی وصف فرجام‌پذیری آراء و یا صدور قرار رد دادخواست فرجامی (به علت عدم امکان فرجام‌خواهی) در اختیار دیوان‌عالی کشور قرار دارد. بر همین اساس، همان‌طور که در رأی دیوان نیز به درستی اشاره شده، صدور قرار رد دادخواست فرجام‌خواهی از سوی مراجع پایین‌دستی فقط در خصوص مصادیق مشمول مواد ۳۸۳ و ۳۸۴ قانون آیین دادرسی امکان‌پذیر است.

در خصوص موضوع دوم یعنی شمولیت بند ۲ ماده ۳۶۷ قانون آیین دادرسی مدنی نسبت به دادنامه فرجام‌خواسته، باید ابتدا به این پرسش پاسخ داد که آیا واژه «اصل» در بند ۲ آن ماده، به تمامی واژگان بعد از خود تسری می‌یابد و یا فقط مربوط به بحث نکاح است؟ همچنین بر فرض تسری آن به واژه وقف که در کنار یکدیگر، عبارت دعاوی مربوط «اصل وقف» را می‌سازند، این سوال مطرح می‌شود که آیا موضوع پرونده حاضر (ابطال وقف‌نامه) مشمول دعاوی اصل وقف می‌شود یا خیر؟ به عبارت بهتر، با چالشی در خصوص «تمیز اصل وقفیت از دیگر دعاوی» و تعیین مصداقی حکم قانون در خصوص بخشی از آراء فرجام‌پذیر مواجه هستیم.

در پاسخ باید گفت، اختلاف اصلی در باب این بند، بیشتر پیرامون تسری واژه اصل بر کلمه «طلاق» و مضاف‌الیه بودن آن واژه بوده است، با وجود این، به طور کلی تا سالیان



سال اختلاف‌فهایی پیرامون این بند وجود داشته است اما در نهایت، هیأت عمومی دیوان عالی کشور به عنوان یکی از مراجع رسمی تفسیر قوانین و در راستای حل اختلاف‌های موجود، در تاریخ ۱۳۸۳/۰۳/۱۹ به صدور رأی وحدت رویه شماره ۶۶۶ اقدام کرده که در رأی شعبه اول دیوان نیز به درستی به آن اشاره شده است. (شادور، ۱۳۹۸: ۲۶۹).

براساس این رأی وحدت رویه ارزشمند و کاربردی، «رسیدگی فرجامی نسبت به احکام نکاح و فسخ آن، صرفاً مربوط به اصل نکاح و فسخ آن است و کلمه اصل به سایر موضوعات مذکور در بند ۲ مزبور از جمله طلاق تسری ندارد؛ زیرا اولاً کلمه طلاق به طور مطلق ذکر شده و ثانیاً کلمه طلاق با علامت «» از اصل نکاح و فسخ آن متمایز شده است، بنابراین با توجه به اهمیت طلاق از نظر شارع مقدس اسلام، کلیه دعاوی مربوط به طلاق قابل فرجام بوده است».

همچنین شایسته است که در این جا به رأی وحدت رویه شماره ۷۹۳ - ۱۳۹۹/۰۵/۱۴ با موضوع «فرجام‌پذیر بودن قرار رد اعاده دادرسی در باب دعوی وقف»، نیز اشاره کنیم که دارای ارزش عملی بسیاری بوده و حاوی نکات مفیدی در خصوص بند ب ماده ۳۶۸ قانون آیین دادرسی مدنی است و مطالعه آن توصیه می‌شود.

در نتیجه، می‌توان گفت که تمامی دعاوی مربوط به طلاق و موضوعهای مندرج در بند ۲ ماده ۳۶۷، از جمله «وقف» قابل فرجام‌خواهی بوده و واژه اصل در این ماده، تنها به واژه «نکاح» تسری می‌یابد؛ زیرا مقنن هنگام تصویب این ماده در مقام بیان بوده است و با آوردن تأکیدی علامت «کاما» و همچنین با توجه به عدم قابلیت تسری کلمه اصل به برخی واژگان دیگر از جمله «نسب» و «حجر» و البته با عنایت به فلسفه تصویب قوانین، چنین برداشت و تفسیری از این بند، با هدف قانون‌گذار هماهنگی بیشتری دارد.

بنابراین، استدلال وکیل فرجام‌خوانده و همچنین صدور قرار رد از سوی شعبه سوم دادگاه شهرستان «س» نادرست بوده است، بویژه آن‌که به نظر می‌رسد حتی در فرض تسری واژه اصل به دعوی وقف، باز هم در جهت تفسیر منصفانه‌تر، باید دعوی ابطال وقف

## فرجام‌خواهی در موضوع وقف / ۵۷

مهسا آقایی

نامه را نیز به نوعی در زمره دعوی مربوط به اصل وقف به شمار آورد. در هر حال، نظر به عدم وجاهت صدور چنین قرار رد دادخواستی، نقض آن از سوی شعبه اول دیوان عالی کشور، به طور کلی صحیح و مطابق با مقررات صورت گرفته است.

بنابراین، قسمت نخست دادنامه دیوان عالی که با عنوان «اولاً» آغاز شده، حاوی دو نکته کاربردی بوده که حاصل تفسیر دقیق قوانین است و برای دادگاههای پایین تر و همچنین شعب دیگر دیوان عالی کشور، می‌تواند الگوی درستی باشد.

### ۲-۲- نقد و بررسی دادنامه شعبه اول دیوان عالی کشور از جهت وارد دانستن فرجام خواهی و اعتراض نسبت به دادنامه فرجام‌خواسته و نقض آن به نفع فرجام‌خواه

برطبق قسمت نخست دادنامه دیوان عالی کشور و چنان‌که در بند پیشین اشاره شد، شعبه اول دیوان پس از اعلام فرجام‌پذیری دادنامه فرجام‌خواسته، در قسمت دوم دادنامه خود، اعتراض فرجام‌خواه را وارد دانسته و نسبت به نقض دادنامه مرجع نخستین و رسیدگی دوباره در شعبه هم‌عرض حکم داده است.

اساسی‌ترین ایرادی که شعبه دیوان نسبت به دادنامه فرجام‌خواسته وارد کرده، «عدم استحکام آن از حیث توجه به دلایل، مستندات و ایرادات در خلال رسیدگی و نیز عدم استحکام مبانی استدلال و استنتاج در متن دادنامه» است و همچنین در ادامه، به ناهمخوانی استدلالهای مندرج در صدر و ذیل دادنامه اشاره شده است.

بررسی درستی این مسأله، مستلزم دقت نظر در دادنامه فرجام‌خواسته است. برطبق مندرجات پرونده، نماینده خوانده دعوا (اداره اوقاف) در لایحه تقدیمی خود در جلسه نخست رسیدگی، مدعی «عدم سمت خواهان» بوده و آن را به عنوان یک ایراد شکلی مطرح کرده است. البته ایراد «عدم سمت» به طور معمول، در خصوص عدم سمت نماینده (مانند وکیل، ولی و غیره) مطرح می‌شود که در بنده ۵ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی به آن اشاره شده است.

در این جا طبق مدارک موجود، سمت وکیل دادگستری مصون از ایراد بوده، زیرا وکالتنامه رسمی و وکالتنامه دادگستری مع الواسطه به پیوست پرونده وجود داشته است، بنابراین به نظر می‌رسد که در این جا منظور از این ایراد، «ایراد فقدان نفع خواهان» بوده است،<sup>۱</sup> چرا که در چنین مواردی خواهان دعوا باید دلیل و مدرکی برای ذی‌نفعی خود از جمله سند مالکیت، قرارداد اجاره، تصرف ملک یا دلایلی از این قبیل را ارائه کند. گفتنی است که ایراد عدم سمت در حقوق ما، تنها زمانی قابل طرح و رسیدگی است که مربوط به ایراد سمت نماینده طرف دعوا باشد که موجب مانع موقتی در رسیدگی به دعوا می‌شود اما در فرضی که وجود نفع برای خواهان دعوا محل تردید باشد، باید بر فقدان نفع یا بی‌نفعی خواهان ایراد کرد که اگر ثابت شود، مانع دائمی بر سر راه رسیدگی خواهد بود. (شمس، ۱۳۸۵/۱: ۴۴۶ و ۴۶۶).

برطبق شرح دادخواست نخستین پرونده، «خواننده محترم با ارائه رونوشتی از وقفنامه ای مجعول با دعوای وقفیت ملک موکل، مالکیت موکل را زیر سؤال برده است»، بی آن‌که دلیلی بر مالکیت خواهان یا وجود قرارداد اجاره و یا حتی تصرف مال، ارائه کند و برطبق ادعای خواننده نیز مال موقوفه در ید مستأجران قرار دارد. گفتنی است این ایراد در بازه زمانی مقرر در ماده ۸۷ آن قانون یعنی تا پایان جلسه اول دادرسی مطرح شده و حتی اگر در خارج از مهلت هم می‌بود، به هر صورت وفق ماده ۹۰ آن قانون<sup>۲</sup> باید از سوی دادگاه نخستین تعیین تکلیفی (اعم از رد یا قبول) نسبت به آن صورت می‌گرفته اما گویی این امر مورد بی‌توجهی از سوی دادگاه محترم واقع شده و از طرف خواهان دعوا نیز بی‌پاسخ مانده است. حال آن‌که فارغ از اعلام ایراد از سوی خواننده دعوا، بررسی دلایل و پیوستهای دادخواست و کنترل چنین مواردی از وظایف دادگاه به شمار می‌آید و با توجه به امره

۱. در این موارد باید مقصود طرف دعوا را به درستی تفسیر و تصیف کرد. (برای آشنایی با مفهوم تفسیر و تصیف رک به کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۳۰).

۲. برطبق ماده ۹۰ قانون آیین دادرسی مدنی: «هرگاه ایرادات تا پایان جلسه اول دادرسی اعلام نشده باشد، دادگاه مکلف نیست جدا از ماهیت دعوا نسبت به آن رأی دهد».

## فرجام‌خواهی در موضوع وقف / ۵۹

مهسا آقایی

بودن آن‌ها، اعلام چنین ایرادهایی از سوی خواننده، به منزله تذکر است و اگر موردی بر بی‌نفعی خواهان یا به عبارتی عدم سمت خواهان وجود داشته باشد، دادگاه محترم، خود باید آن را بررسی و در صورت وارد بودن، به صدور قرار رد دعوا اقدام کند. بر همین اساس، ایراد و انتقادی که شعبه اول دیوان نسبت به عملکرد دادگاه نخستین از این لحاظ (عدم توجه به ایراد شکلی) وارد کرده، صحیح است.

همچنین طبق دادنامه دیوان، مرجع نخستین نسبت به دلایل و مستندات پرونده نیز توجه سطحی داشته و همین امر موجب ایجاد نوعی تضاد و عدم همخوانی میان صدر و ذیل دادنامه شده است. بررسی دادنامه فرجام‌خواسته و شرح پرونده نیز این مسأله را تأیید می‌کند، زیرا در قسمت اول دادنامه نخستین چنین ذکر شده است که «اداره خواننده، علی‌رغم اعطای فرجه‌های مکرر و ارسال اخطاریه، از ارائه اصل یا رونوشت وقف‌نامه خودداری به عمل آورده و این خود مؤید عدم وجود وقف‌نامه است...» و این در حالی است که وفق شرح پرونده، «رونوشت اوراق وقف‌نامه» به درخواست کارشناس و پس از اخطار دادگاه به خواننده، در اختیار کارشناس پرونده قرار گرفته و نظر کارشناسی مورخ ۱۳۹۲/۰۳/۱۳ مبنی بر وجود اختلافهایی میان فتوکپی و رونوشت وقف‌نامه، بر اساس آن تنظیم شده و در ذیل دادنامه نیز به استناد همین اختلافها حکم به ابطال وقف نامه صادر شده است. بنابراین، استدلال دادگاه نخستین و نتیجه‌گیری آن مبنی بر «عدم وجود وقف‌نامه»، مخدوش بوده و مورد انتقاد است.

از دیگر مصادیق عدم توجه دادگاه نخستین به دلایل و مستندات پرونده، آن قسمت از دادنامه است که طی آن، دادگاه نخستین، اعلام داشته است که «آنچه محرز است این که از صدسال قبل، دلیل بر عمل به وقف وجود ندارد و... عقلاً و منطقاً نمی‌شود سندی اصالت داشته و در سنه ۱۲۷۲ هجری قمری تنظیم شده باشد ولی از آن زمان تا به حال در هیچ محل به آن عمل نشده باشد...». همچنین در ادامه آن دادنامه به «عدم وجود سابقه ثبتی به نام وقف و صدور اسناد مالکیت به نام اشخاص و عدم احراز قبض و اقباض»

اشاره شده است. کمااین‌که وفق مفاد پرونده و نیز دادنامه دیوان (به شرح اوراق پرونده در صفحات ۶۸ تا ۸۷ پرونده و لایحه نماینده خوانده)، مدارک و دلایل متعددی به پیوست، تقدیم دادگاه شده که به نظر می‌رسد دادگاه محترم بدون توجه به آنها و یا بررسی صحت و سقم آنها اقدام به صدور حکم کرده است؛ از جمله تصاویر متعددی از استشهادیه، سند اجاره، آگهی مزایده، نقشه‌های اداره منابع طبیعی، نامه رسمی اداره اوقاف استان «ک» (سال ۱۳۱۵)، قبوض پرداخت حق التولیه و پاسخ استعلام ثبتی مرتبط و منتسب به آن موقوفه.

همچنین، اگر از منظر قانونی به این مسأله بنگریم، دادگاه محترم حتی در صورت تشخیص نادرستی دلایل و مدارک موجود، می‌بایست در خصوص آنها اعلام نظر می‌کرده و به طور مستدل آنها را رد می‌کرده است، به عنوان نمونه اگر مدارک ارائه شده در باب موقوفه، مربوط به آن وقف‌نامه کرده و یا از جهت جنبه اثباتی برای اثبات وقف کافی نبوده است، باز هم باید به این مطلب در دادنامه اشاره می‌شد، نه آن‌که تنها به صراحت اعلام شود که «هیچ دلیلی مبنی بر عمل به وقف وجود ندارد». در نتیجه، برطبق بندهای ۲ و ۳ ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی، دادنامه مزبور به جهت عدم رعایت موازین قانونی و شرعی در زمان صدور رأی فرجام‌خواسته و همچنین عدم مراعات دقیق قواعد آمره و اصول دادرسی مهمی که مرتبط با حقوق اصحاب دعوا بوده، محکوم به نقض بوده است.

افزون بر این، در دادنامه دیوان به این امر اشاره شده است که علی‌رغم عدم تصریح تاریخ «۱۲۷۲ هجری قمری» به عنوان تاریخ وقف‌نامه در محتویات پرونده و دادخواست، اما این تاریخ در دادنامه نخستین ذکر شده که این موضوع، هرچند که کم‌اهمیت است، اما نشان از نکته سنجی و دقت نظر چشم‌گیر قضات دیوان عالی کشور دارد.

علاوه بر مواردی که در دادنامه دیوان عالی به آن اشاره شده است، دو نکته دیگر نیز در دادنامه فرجام‌خواسته به چشم می‌خورد. در آن دادنامه به عنوان یکی از دلایل و مستندات

## فرجام‌خواهی در موضوع وقف / ۶۱

مهسا آقایی

حکم، به «دادنامه شماره ۸۴ شعبه ۵ دادگاه شهرستان «س»» اشاره شده بود که بر مبنای آن، دعوی اثبات وقفیت مطروحه از سوی اداره اوقاف شهرستان «س» به طرفیت شخص دیگری، در خصوص بخشی از مورد وقف (قسمتی از وقف‌نامه) مردود اعلام شده و به تأیید دادگاه تجدیدنظر آن استان نیز رسیده بود. به نظر می‌رسد توجه به دادنامه شماره ۸۴ و محتویات آن پرونده کلاسه، در رسیدگی به دعوی اخیر نیز تأثیرگذار بوده و بهتر آن بود که این مورد نیز در دادنامه دیوان مورد اشاره قرار می‌گرفت.<sup>۱</sup>

ناگفته نماند که افزون بر این دادنامه (۸۴) ارائه شده از سوی خواهان، در حین رسیدگی، از سوی خوانده نیز به پرونده‌ای دیگر (به شماره ۷۹/۸/۷۳۲) با موضوع ابطال وقف‌نامه اشاره شده بود که گویا قبلاً در شعبه سابق دوم حقوقی شهرستان «س» رسیدگی شده و دادنامه شماره ۱۲۸-۹۱ شعبه ۲۲ دیوان عالی کشور در خصوص آن صادر شده بود. البته با توجه به آن که مستندی از آن دادنامه به دادگاه نخستین ارائه نشده بود، بنابراین آن دادگاه هم تکلیفی به بررسی آن نداشته است، زیرا ارائه دلیل باید از سوی مدعی انجام گیرد. با وجود این، اگر مرجع نخستین جهت کشف حقیقت و مطابق ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی

---

۱. توجه به این نکته ضروری است که «رسیدگی فرجامی در دیوان عالی، از نوع بازنگری محدود و تنها بر بنیاد امور حکمی (Review on the law only) است و بر همین اساس، رسیدگی بدون ورود به ماهیت انجام می‌گیرد، چرا که «بازنگری دوباره و دوباره در امور موضوعی چندان کارآمد نیست و فقط باعث از بین رفتن برخورد همسان در پرونده‌های مختلف می‌شود و حداکثر منجر به نتایج مطلوب، فقط میان قضاتی خواهد شد که به طور مستقیم یکدیگر را تأیید می‌کنند، حتی ممکن است این هدف محدود هم به دست نیاید که حاکی از ارزیابی متفاوت قضات مختلف از امر واحد است. به همین دلیل، نوع دیگری از بازنگری در بالاترین مرحله رسیدگی لازم است که محدود به امور حکمی می‌شود. از آنجا که امور حکمی، برخلاف امور موضوعی، قابل اعمال در خصوص پرونده‌های مشابه است، بنابراین در نهایت، این روند می‌تواند گامی به سوی وحدت رویه باشد. به عبارت بهتر، تنها با محدود کردن میزان کار بالاترین مرحله رسیدگی، این امکان وجود خواهد داشت که فقط یک مرجع در قله هرم قضائی قرار گیرد و تنها با وجود چنین مرجعی است که امکان ایجاد سطح معقولی از وحدت رویه در سراسر کشور فراهم می‌شود». (محسنی و آقایی، ۱۴۰۱: ۱۷۳ و ۱۷۴).

مدنی،<sup>۱</sup> به طور متعارف اقداماتی در راستای آن انجام می‌داد، مصون از ایراد بود. به عنوان نمونه، قاضی نخستین، در راستای کشف حقیقت می‌توانست نسبت به پلاک ثبتی فوق، استعلام سوابق ثبتی را درخواست کند.

نکته دیگر در دادنامه نخستین، استدلال قاضی آن مرجع به این امر بود که «انشای وقف نامه به سیاق قدیم و رایج خود نمی‌باشد». این موضوع در نظریه تکمیلی کارشناس مورد اشاره قرار گرفته اما کارشناس، بدون اظهار نظر، تشخیص آن را در صلاحیت کارشناس با تخصص مربوطه، اعلام داشته است. بنابراین، با توجه به تخصصی بودن موضوع، امکان ارجاع امر به کارشناس دیگر وجود داشت، البته تشخیص خود قاضی در مواردی که نسبت به آن موضوع، دارای تخصص یا اطلاعات کافی بوده، پذیرفتنی است. (شمس، ۱۳۹۰: ۱۹۹ - ۲۱۰).

افزون بر این‌ها، برطبق ماده ۴۰۱ قانون آیین دادرسی مدنی، در صورت نقض دادنامه فرجام‌خواسته از سوی شعبه دیوان، سه راه برای رسیدگی دوباره به آن وجود دارد؛ به این ترتیب که بندهای الف و ب آن ماده به موارد «نقص تحقیقات» و «عدم صلاحیت دادگاه صادرکننده» اختصاص دارد و سایر موارد مشمول بند ج آن ماده می‌شود. دادنامه اخیر نیز به تشخیص آن شعبه محترم، به درستی مشمول بند ج این ماده یعنی «نقض با ارجاع به شعبه هم‌عرض» بوده است.

در نهایت، بررسی دادنامه شعبه اول دیوان و نیز توجه به محتویات پرونده، نشان از این دارد که استدلال شعبه محترم دیوان، نه تنها در خصوص تشخیص فرجام‌پذیری رأی دعوی ابطال وقف‌نامه (و به طور کلی آراء دعاوی وقف) بلکه در باب وارد دانستن فرجام‌خواهی به استناد بندهای ۲ و ۳ ماده ۳۷۱ و صدور حکم مبنی بر رسیدگی دوباره به پرونده در شعبه هم‌عرض نیز صحیح بوده است. در واقع، این پرونده به جهت وجود

---

۱. برطبق ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی: «در کلیه امور حقوقی، دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین، هرگونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد، انجام خواهد داد».

## فرجام‌خواهی در موضوع وقف / ۶۳

مهسا آقایی

برخی ابهام‌ها، بررسی بیشتر و دقیق‌تری را نیاز داشته است: از یک سو ایرادهایی نسبت به سمت و دلیل ذی‌نفعی خواهان وارد بوده و مالکیت وی نسبت به ملک، محل تردید و نیازمند اثبات بوده است و از سویی دیگر بنیان وقف و اصالت وقف‌نامه نیز در هاله‌ای از ابهام قرار داشته است<sup>۱</sup> که در این موارد، بهترین راه‌حل، رسیدگی دوباره به دعوا و بررسی همه جانبه آن است، یعنی همان موردی که تحت عنوان «رسیدگی مجدد در شعبه هم عرض» به درستی در دادنامه صادر شده از شعبه دیوان مورد حکم قرار گرفته است.

---

۱. در حالت شک، اصل بر ملکیت است و وقفیت نیاز به اثبات دارد، بنابراین عمل به وقف و شیاع محلی در راستای اثبات عقد وقف با محدودیت مواجه است و باید وجود اصل وقف به اثبات برسد. (برای آشنایی تفصیلی با عقد وقف، ر.ک به کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۱۱۵ - ۲۷۲).



### نتیجه:

بنا بر آنچه گفته شد، اصل بر «عدم فرجام پذیری آراء» است و تنها آراء تصریح شده از سوی قانونگذار، قابلیت فرجام‌خواهی دارند. مرجع صالح جهت تشخیص مصادیق آراء قابل فرجام و تعیین تکلیف پیرامون فرجام‌پذیری یک رأی و یا عدم آن، دیوان‌عالی کشور است و مراجع پایین‌دستی اعم از دادگاههای نخستین و یا تجدیدنظر، از انجام این تکلیف معاف بوده و چنانچه در این زمینه، نظری اظهار کنند، سرانجام، تصمیم نهایی با دیوان‌عالی کشور خواهد بود.

مطابق بند ۲ ماده ۳۶۷ و همچنین بند الف ماده ۳۶۸ قانون آیین دادرسی مدنی، احکام راجع به وقف، به طور کلی قابل فرجام‌خواهی است و واژه «اصل» در این دو بند، تنها به دعاوی مربوط به نکاح اختصاص دارد، بی آن‌که نسبت به سایر دعاوی مذکور در آن بند، تسری داشته باشد. این امر در رأی وحدت رویه شماره ۶۶۶ دیوان‌عالی کشور به صراحت و با ذکر دلیل، تبیین شده و رأی وحدت رویه شماره ۷۹۳ نیز به طور ضمنی به آن اشاره کرده است. بر همین مبنا، شعبه اول دیوان نیز دادنامه صادر شده از شعبه سوم دادگاه شهرستان «س» را قابل فرجام‌خواهی دانسته و بدین ترتیب، دیوان‌عالی کشور چالش تمیز اصل و قفیت از دیگر دعاوی را به خوبی حل و فصل کرده است.

همچنین، دادگاهها در هنگام رسیدگی به دعاوی و صدور آراء قضائی مکلفند تا به تمامی ایرادها، ادله و مستندات ارائه شده از سوی اصحاب دعوا توجه کنند. برطبق ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی، دو مورد از ایرادهای شکلی مهم، ایراد «فقدان نفع» و «عدم سمت» است که در فرض طرح دعوا از سوی شخص حقیقی اصیل، مفهوم سمت در نفع مستغرق خواهد بود (شمس، ۱۳۸۵/۱: ۲۹۹). وفق آن قانون، ایرادها باید از سوی خواننده و تا پایان جلسه اول دادرسی مطرح شوند، در غیراین صورت دادگاه نه به صورت جداگانه بلکه می‌تواند ضمن رسیدگی به ماهیت دعوا، نسبت به آنها نیز تعیین تکلیف کند. گفتنی است از آنجا که این ایرادها از قواعد آمره سرچشمه می‌گیرند، حالت «تذکر» دارند و حتی در

## فرجام‌خواهی در موضوع وقف / ۶۵

مهسا آقایی

فرض عدم ایراد نیز، دادگاه در صورت احراز، باید نسبت به آن رسیدگی کند. در این پرونده، با توجه به ایراد خوانده مبنی بر «عدم سمت خواهان» که البته بهتر است به «ایراد فقدان نفع» تفسیر و توصیف شود، دادگاه نخستین می‌بایست به این ایراد توجه می‌کرد و در خصوص آن تعیین تکلیف می‌شده است. بنابراین عدم توجه شعبه سوم دادگاه شهرستان «س» به این امر، موضوعی است که جای بحث دارد و به صراحت در دادنامه دیوان، مورد انتقاد قرار گرفته است.

افزون بر این‌ها، دادنامه صادر شده از دیوان، در راستای بحث ادله اثبات دعوا و نحوه استدلال‌های قضایی و تأکید بر هم‌آهنگی و همخوانی میان اجزای دادنامه، نکات ارزشمندی را به تصویر می‌کشد و همچنین بر لزوم توجه دادگاهها نسبت به دلایل و مستندات ارائه شده، تصریح دارد.

شایان ذکر است که دادنامه‌های مذکور در این مقاله، تنها از منظر آیینیک و بحث‌های اثباتی مورد تحلیل، نقد و بررسی قرار گرفته‌اند، زیرا بدیهی است که در دادنامه اصلی مورد بحث یعنی دادنامه دیوان، رسیدگی و صدور رأی بدون ورود به ماهیت دعوا بوده و ارزیابی نهایی ماهوی، به درستی و وفق بند ج ماده ۴۰۱ قانون آیین دادرسی مدنی به شعبه هم‌عرض دادگاه نخستین، محول شده و در آنجا است که ذی‌حقی و یا عدم ذی حقی هر یک از اصحاب دعوا مشخص خواهد شد.

سرانجام یادآور می‌شود که در دعاوی و اختلاف‌های مربوط به وقف، اصل بر «مالکیت» و «عدم وقفیت» است و در صورت وجود دلیل محکم مبنی بر ذی‌نفعی و مالکیت، دعوا به سود مدعی مالکیت خواهد بود، مگر آن‌که مدعی وقفیت بتواند با ادله محکمه پسند، آن را به اثبات رساند. البته در دعاوی اخیر، به نظر می‌رسد که دلیل سمت و ذی‌نفعی خواهان، در مرحله نخست نیازمند بررسی بیشتری بوده است. همچنین در باب وقف‌نامه و اصل وقف نیز با توجه به نظر کارشناسی و همچنین دادنامه شماره ۸۴ مبنی بر ابطال بخشی از آن، ابهام‌هایی وجود دارد که قضاوت در خصوص نتیجه نهایی را دشوار می‌سازد اما در

مجموع، درستی استدلالهای شعبه یکم دیوان در راستای پذیرش و وارد دانستن فرجام خواهی و ارجاع پرونده به شعبه هم‌عرض جهت رسیدگی دوباره، غیرقابل انکار است و بر همین مبنا، مطالعه، نقد و بررسی چنین آرای می‌تواند در بهبود روند رسیدگیهای قضایی و صدور آراء دقیق‌تر نقش مؤثری داشته باشد. همچنین بر توجه بیش از پیش نسبت به آراء وحدت رویه تأکید می‌شود؛ آرای که از منابع ارزشمند حقوقی به شمار می‌روند و تا حد بسیاری، می‌توانند خلأها و ابهامهای قانونی را برطرف سازند.

**منابع:**

۱. شادور، عبدالهادی (۱۳۹۸)، مجموعه آراء وحدت رویه دیوان عالی کشور (حقوقی و کیفری)، چاپ یکم، تهران: انتشارات جنگل.
۲. شمس، عبدالله (۱۳۸۵)، آیین دادرسی مدنی، جلد نخست، چاپ چهاردهم، تهران: انتشارات دراک.
۳. شمس، عبدالله (۱۳۸۵)، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات دراک.
۴. شمس، عبدالله (۱۳۹۰)، ادله اثبات دعوا، چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات دراک.
۵. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳)، دوره مقدماتی حقوق مدنی (اعمال حقوقی)، چاپ نهم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۶. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۴)، حقوق مدنی (عظایا)، چاپ پنجم، تهران: گنج دانش.
۷. متین دفتری، احمد (۱۳۹۸)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، چاپ ششم، تهران: انتشارات مجلد.
۸. محسنی، حسن (۱۳۹۵)، آیین دادرسی مدنی فرانسه، جلد یکم، چاپ چهارم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۹. محسنی، حسن و آقایی، مهسا (۱۴۰۱)، آیین دادرسی مدنی، مجلد هشتم، چاپ یکم، تهران: شرکت سهامی انتشار.

## **Motion to Appeal regarding Trust: the challenge of Distinguishing between the Existence of Trust and Other Claims**

(Critique of Judgment No. 9309970906100565 Rendered by Branch 1 of the  
Supreme Court)

Mahsa Aghaei<sup>1</sup>

### ***Abstract:***

On 26/09/2013, Branch 1 of the Supreme Court rendered a judgment regarding “a motion to appeal with respect to a judgment made in the case of annulment of a deed of trust”. The study and critique of this judgment and its comprehensive review deserve attention in several aspects. First of all, this judgment discusses the objection to judicial decisions, which is very important in terms of procedure, and by referring to the binding precedent No. 666, once again emphasizes that judgments related to trust may be appealed. This judgment deals with the issue from two perspectives. Firstly, in terms of the possibility of protesting the judgments, where it examines them in cases concerning trust from the point of view of whether they may be appealed. Secondly, with respect to sustainability of an objection and appeal regarding a judgment that has been appealed, and its reversal and remanding the case to a court that is at the same level as the lower court for further proceedings. In addition, the judgment rendered by Branch 1 of Supreme Court contains valuable points in terms of the manner of paying attention to the legal and judicial arguments, formal objections, emphasizing the coordination of the top and bottom of judgments, as well as the discussion concerning evidence. Also, the examination of a judgment that has been appealed along with the judgment rendered by Branch 1 of Supreme Court can make a significant contribution to improving the process of rendering judicial decisions and also provide a suitable model to the respected courts and put an end to the ambiguities and disagreements pertaining to the question of whether judgment related to trust claims can be appealed.

***KeyWords:*** deed of trust, the fact that trust has been realized, appeal request, competent authority, admissibility of appeal, evidence.

---

1. PHD student in Private Law, University of Tehran (Alborz Campus), Tehran, Iran.  
(Email: Ms.aghaei@ut.ac.ir).